پژوهشنامه خراسان بزرگ

شماره ۳۳ زمستان ۱۳۹۷

No.33 Winter 2019

۲۹-۴۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۷/۱۸

بازشناسی اهمیت و جایگاه رستاق باخَرز در جغرافیای سیاسی-اداری خراسان در دوران اسلامی

✓ **جواد خدادوست:** دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، گرایش دوران اسلامی، دانشگاه مازندران

✓ **سیدرسول موسوی حاجی:** عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران (seyyed_rasool@yahoo.com)

✓ **حسن هاشمی زرج‌آباد:** عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران (h.hashemi@umz.ac.ir)

✓ **میثم لباف خانیکی:** عضو هیئت علمی دانشگاه تهران (labbafm@yahoo.com)

چکیده

باخرز، نام یکی از رستاق‌های کهن خراسان است که در متون تاریخی دوران اسلامی همواره به آن اشاره شده است. رستاق باخرز از شمال به رستاق جام، از غرب به رستاق زاوه، از جنوب به رستاق زوزن و از شرق به ولایت پوشنگ منتهی می‌شده و کُرسی آن شهر تاریخی مالین بوده است که امروزه ویرانه‌های عظیم آن در حاشیه جنوبی شهر کنونی باخرز خودنمایی می‌کند. مروری بر منابع تاریخی و نیز موقعیت قرارگیری این رستاق، روشن می‌سازد که باخرز دارای گذشته باشکوهی بوده است و بر این اساس پژوهش پیش رو تلاش کرده است تا با تکیه بر متون تاریخی به ارائه تصویری جامع پیرامون این رستاق پرداخته و به بازشناسی و تحلیل جایگاه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن در پهنه جغرافیای سیاسی- اداری خراسان بپردازد. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که رستاق باخرز در دوران اسلامی به‌دلیل قرارگیری بر سر راه هرات- نیشابور و نیز مرو- هرات و همچنین به‌دلیل برخورداری از شرایط اقلیمی مناسب و تولیدات کشاورزی متنوع، از اهمیت فراوانی برخوردار بوده و مراتب رشد و ترقی را در این دوران طی نموده است. این روند در خلال قرون متأخر اسلامی و در پی تهاجمات خانمان‌سوز ازبکان، دگرگون شده و با جدایی هرات از ایران و ترسیم مرزهای سیاسی نوین، باخرز نیز نقش اساسی خود را در تحولات تاریخی از دست داده و به شهرستانی کوچک در حاشیه مرز کنونی افغانستان و ایران تبدیل شده است.

واژگان کلیدی: باخرز، گواخرز، مالین، ربع نیشابور، ربع هرات، خراسان

Abstract

"Bākharz" is the name of one of the ancient and authentic Rastāq of Khorāsān that has always been mentioned in the historical texts of the Islamic era. This Rastāq, had extended from the north to Rastāq-e Jām, from the west to Rastāq-e Zāveh, to the south to Rastāq-e Zuzan, and from the east to the province of Poushang, and the center of this historic city is Mālin, whose massive ruins today appear on the southern edge of the current city of Bākharz. According to the historical texts, Rastāq-e Bākharz has been of great importance due to the presence of Herāt – Nishapur, and Merv-Herāt, as well as the favorable climate conditions and a variety of agricultural production these factors all led to the development of Rastāq-e Bākharz in this period. This process was transformed in the late Islamic centuries following the invasions of Uzbeks, and with the separation of Herāt from Iran and with the drawing of modern political boundaries, Bākharz also lost his crucial role in historical transformations, and changed to a small, low-profile township on the fringes of the current border of Afghanistan and Iran. The present research seeks to present a comprehensive picture of the relations of this era in the Islamic period with the analysis of historical texts and archaeological findings. It also seeks to analyze its political, social and cultural status in the political-administrative geography of Khorāsān.

Keywords: Khorasan, Herat quarter, Nishapur quarter, Bakharz, Govakharz, Malin

*نویسنده مسئول مکاتبات: جواد خدادوست (۰۹۳۸۲۰۷۰۰۲۱) (javadsafir@gmail.com)

مقدمه

نیشابور یکی از چهار ربع بزرگ خراسان محسوب می‌شده است که از سده‌های نخست هجری تا هجوم مغولان نقش بسزایی در تحولات سیاسی و فرهنگی خراسان بزرگ ایفا کرده است. حدود و ثغور ولایت نیشابور و تقسیمات سیاسی-اداری آن بسیار گسترده بوده و مجموعه‌ای متشکل از دوازده رستاق و تعداد زیادی شهر و آبادی را در برمی‌گرفته است. نام یکی از این رستاق‌ها که برای نخستین بار توسط جغرافیدانان و مورخان اسلامی مورد اشاره قرار گرفته، «باخرز» می‌باشد که از نظر مکانی در شرقی‌ترین بخش از پهنه سیاسی و فرهنگی نیشابور قرار داشته و ارتباط نیشابور با هرات را میسّر می‌ساخته است. این رستاق که از نظر طبیعی یک دشت میان‌کوهی محسوب می‌شود، به دلیل همین موقعیت ویژه ارتباطی و برخورداری از شرایط مطلوب اقلیمی، افزون بر اینکه از دیرباز مقصد جمعیت‌های بزرگ انسانی بوده است، در تحولات تاریخی دوران اسلامی نیز نقش قابل توجهی داشته و بر همین اساس مورخان و جغرافیدانان در منابع گوناگون به ذکر رویدادهای آن پرداخته‌اند. برخلاف این موضوع، تاکنون پژوهش مستقلی که به تبیین جایگاه و وجوه اهمیت این سرزمین بپردازد، نگارش نیافته و پژوهشگران صرفاً به فراخور موضوعاتی دیگر به بخشی از جغرافیای تاریخی این سرزمین پرداخته‌اند. بر همین اساس، پژوهش حاضر تلاش دارد تا با تکیه بر متون متعدد تاریخی و از طریق بازسازی جغرافیای تاریخی، به تبیین نقش و جایگاه سیاسی و اقتصادی باخرز در طول دوران اسلامی بپردازد و در این راستا سؤالاتی را مطرح نموده است: ۱. جایگاه باخرز در تقسیمات سیاسی- اداری خراسان در دوران اسلامی به چه صورت بوده و چه تحولاتی را تجربه کرده است؟ ۲. چه عواملی در موقعیت و اهمیت باخرز از نظر سیاسی و اداری تأثیرگذار بوده است؟ ۳. چه عواملی در افول جایگاه باخرز در مناسبات منطقه‌ای تأثیرگذار بوده است؟

پیشینه پژوهش

تاکنون تحقیقات گوناگونی درباره باخرز انجام شده است، اما هیچ‌کدام با رویکرد جغرافیای تاریخی و مرور تحولات تاریخی به بررسی وجوه اهمیت سیاسی و فرهنگی باخرز نپرداخته‌اند. ازجمله این آثار می‌توان به *تاریخ و رجال شهرستان تایباد*، اثر ابراهیم زنگنه اشاره نمود که نویسنده بسیاری از مطالب تاریخی را بدون تقدم و تأخر زمانی گردآوری کرده است. همچنین در کتاب دانشنامه جهان اسلام و نیز کتاب دائره‌المعارف اسلامی، ذیل مدخل *باخرز* به‌صورت کلی به تاریخ، مشاهیر و جاذبه‌های جغرافیایی و تاریخی باخرز پرداخته شده است. ازجمله منابع دیگری که تلاش داشته است تا به جغرافیای تاریخی باخرز بپردازد، مقاله‌ای تحت عنوان *نگاهی نو به جغرافیای تاریخی قهستان در قرون اولیه اسلامی* است که در واقع محدوده سیاسی-اداری باخرز را بخشی از قهستان در نظر گرفته است که به نظر صحیح نیست و نویسندگان نیز هیچ مدرک تاریخی مبنی بر تعلق باخرز به قهستان ذکر نکرده‌اند. در واقع هیچ منبع تاریخی، باخرز را در زمره نواحی قهستان ذکر ننموده و سیمای طبیعی و آثار تاریخی شاخصی همچون قلعه‌های کوهی منطقه قهستان نیز در باخرز مشاهده نمی‌شود. از پژوهش‌های دیگری که در این رابطه می‌توان به آن اشاره نمود، مقاله‌ای تحت عنوان *واکاوی زندگی سیاسی-اجتماعی زین‌الدین ابوبکر تایبادی* است که نویسندگان در آن تلاش داشته‌اند تا به تبیین هویت شهر تایباد و عرصه جغرافیایی باخرز پرداخته و نقش زین‌الدین ابوبکر تایبادی در عرصه اجتماعی و سیاسی خراسان در دوره ایلخانی و تیموری را نیز نشان دهند. پژوهش مذکور اگرچه دیدگاه‌های جدیدی درباره وجه‌تسمیه باخرز و تایباد و نیز مرکز سیاسی باخرز در سده هشتم هجری ارائه می‌نماید، اما فارغ از اشکال نیست. به‌عنوان‌مثال، نویسندگان در نتیجه‌گیری اذعان داشته‌اند که تایباد پس از حملات مغولان به مرکز ولایت باخرز مبدّل شده است. این مطلب از یک‌سو در تناقض آشکار با اشارات متون تاریخی است و از سوی دیگر، فعالیت‌های باستان‌شناختی نیز این امر را تأیید نمی‌کنند. به بیان بهتر در متون تاریخی قبل حمله مغول، همواره از شهر تاریخی مالین به‌عنوان شهر مرکزی این ناحیه یادشده است (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۵۷؛ ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ۲/۴۳۳؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۱/۷۲) و در متون بعد از حمله مغولان نیز اشاره ویژه‌ای به تایباد نشده است؛ درحالی‌که با توجه به جایگاهی که نویسندگان برای تایباد متصور شده‌اند، می‌بایست اشارات متعددی به آن صورت می‌گرفته است. به عنوان مثال در سده هشتم هجری

مستوفی قزوینی مالان را شهری عظیم و پرنزهت معرفی کرده (مستوفی‌قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۵۳) و اکثر مورخان، جغرافیدانان و نیز مستشرقان و مأموران غربی در دوره قاجار نیز که به باخرز آمده‌اند، از آبادی «شهر نو» که همانا بخشی از شهر کنونی باخرز است، به‌عنوان مهم‌ترین شهر ناحیه باخرز اشاره‌کرده و حتی باوجود اشاره به مکان‌هایی همچون کاریز، محسن‌آباد و دوغارون، اشاره مهمی به تاییاد نداشته‌اند (ییت، ۱۳۶۵: ۲۲۵-۲۲۴؛ شیروانی، ۱۳۳۹: ۱۵۰؛ مک‌گرگر، ۱۳۶۶: ۱۴۱؛ گابریل، ۱۳۷۱: ۲۳۴؛ وامبری، ۱۳۸۷: ۲۷۰). افزون بر این، در جریان فعالیت‌های مختلف باستان‌شناختی نیز که در حوزه فرهنگی باخرز انجام گرفته است، محوطه‌ای بزرگ‌تر از محوطه تاریخی مالین، کشف نشده است (لباف‌خانیکی، ۱۳۶۵؛ خدادوست، ۱۳۹۷) و شواهد باستان‌شناختی که از خلال بررسی روشمند محوطه تاریخی مالین نیز به‌دست‌آمده است، به‌وضوح تداوم و توالی تاریخی و فرهنگی از دوران اشکانی تا قاجار را نشان می‌دهند (خدادوست، ۱۳۹۳).

وجه‌تسمیه باخَرز

با استناد به منابع تاریخی می‌توان، واژه «باخرز» را تغییر شکل یافته واژه پهلوی «بادهرز/ بادهرزه» دانست که در گذر زمان به شکل کنونی درآمده است. یاقوت که به کتابخانه بزرگ مرو دسترسی داشته، قدیمی‌ترین فردی است که به این موضوع پرداخته و می‌نویسد: «اصل آن به زبان پهلوی «بادهرزه» بوده است؛ زیرا آنجا محل وزیدن‌گاه بادهاست» (یاقوت، ۱۳۸۰: ۴۰۲/۱). حافظ ابرو، مورخ بزرگ عصر تیموری (حافظ‌ابرو، ۱۳۷۵: ۲۲) و نیز اعتمادالسلطنه در دوران قاجار هم همین مطلب را در کتب خود منعکس کرده‌اند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸). بااین‌وجود، ابراهیم زنگنه معتقد است بدین‌جهت «بادهرزه» گفته‌اند که باد در این منطقه دائم یا به مدت طولانی از یک‌جهت نمی‌وزد؛ بلکه ممکن است در طول روز از جهات مختلف و در نوبت‌های کوتاه بوَزَد؛ و بومیان این‌گونه بادها را «هرزه‌باد» می‌گویند (زنگنه، ۱۳۸۸: ۱۹). نصیری جوزقانی ضمن ردّ این فرضیه، واژه باخرز را ترکیبی از دو واژه «باغ» و «رَز» می‌داند و می‌نویسد در اصل این کلمه «باغِ رز» به معنای «باغ انگور» بوده است که به‌تدریج به باخرز تبدیل شده است. وی این اصطلاح را برگرفته از درختان انگور/ رَز فراوانی می‌داند که در این ناحیه وجود داشته و مورخان و جغرافیدانان نیز به محصولات و فراورده‌های حاصل از آن در این خطّه اشاره داشته‌اند (نصیری جوزقانی و کریمی، ۱۳۹۵: ۹۲)؛ که البته این تحلیل با توجه به سند تاریخی یاقوت که در بالا به آن اشاره شد، صحیح به نظر نمی‌رسد. افزون بر این معانی، نشانی از واژه باخرز را در موسیقی دوران ساسانی نیز می‌توان دید[1]. به بیان بهتر «باخرز» نام یکی از گوشه‌ها/ پرده‌های موسیقی ساسانی بوده است که توسط باربد، موسیقی‌دان برجسته دربار، اجرا می‌شده (صفوت، ۱۳۵۰: ۱۳) و بر همین اساس در بسیاری از کتب، از باخرز به‌عنوان یکی از چهل و هشت گوشه موسیقی یاد شده است (حسینی‌مدنی، ۱۳۳۷؛ تویسرکانی، ۱۳۶۲؛ خلف‌تبریزی، ۱۳۵۷؛ محمدپادشاه، ۱۳۳۵؛ نفیسی، ۱۳۴۴؛ دهخدا، ۱۳۸۰؛ معین، ۱۳۷۱). مثال این معنی، امیرخسرو گوید: «نغمات تَرِ اَندوه‌کاه/ یافته در عرصه باخرز راه» (سروری، ۱۳۳۸).

اگرچه پژوهشگران به معنا و تفسیر واژه «باخرز» علاقه نشان داده‌اند؛ ولیکن واژه دیگری که در اشاره به این ناحیه توسط نویسندگان سده‌های میانه به کار گرفته شده است، واژه «گُواخرز/ کواخرز» است. غلامرضا طباطبایی، ذیل این واژه، در کتاب *تاریخنامه هرات*، آن را گویش بلوچی واژه باخرز تعریف نموده که چندان معتبر و منطقی به نظر نمی‌رسد؛ و با رجوع به متون تاریخی پیش از اسلام می‌توان دریافت که «گَوَ/ گاوا/ گئو»، پیشوندی است که به شهر مرکزی یک ناحیه/ ولایت/ سرزمین اشاره می‌نماید. چنانکه در وندیداد این واژه برای توصیف سرزمین سغد، به‌صورت «گَوَسغد/ گواسغد» مورد استفاده قرارگرفته (وندیداد، ۱۳۲۷: فرگرد یکم: ۱۰) و در *مینوی خرد* به‌عنوان «گوبُدشاه»، به معنای «حاکم گَوَ» (مینوی خرد، ۱۳۸۵: ۷۰)؛ و یا پایتخت سغد (رضی، ۱۳۴۶: ۷۹۶/۲) نیز ذکر شده است. همچنین شهر بردسیر یکی از کُرسی‌های پنج‌گانه کرمان نیز در برهه‌ای از تاریخ

---

۱. ذکر این نکته ضروری است که تا به امروز باخرز یکی از مراکز مهم موسیقی مقامی خراسان به شمار می‌رود و دارای هنرمندان چیره‌دستی در زمینه ساخت و اجرای دوتار (تنبور خراسان) و نیز دهل است.

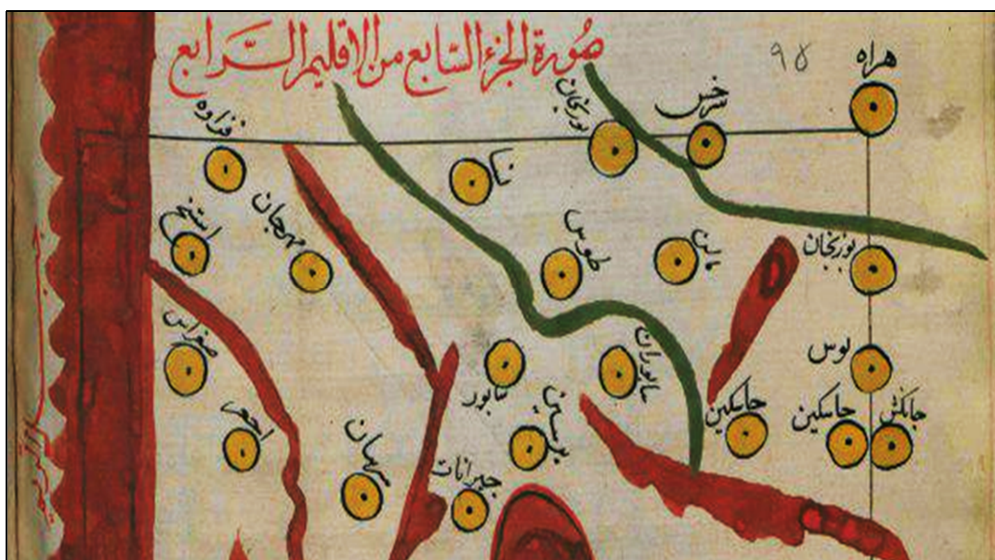
به‌نام «گواشیر» خوانده می‌شده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۸۱/۲؛ افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۷۳: ۵۴۳). به این موارد می‌توان اسامی شهرهای تاریخی دیگری همچون «گوابر» در گیلان، «گوا» و «گواتر» در کرانه خلیج‌فارس و یا رستم‌گواذ/ رستقباد در خوزستان را نیز افزود. بنابراین و طبق آنچه در منابع تاریخی آمده است، می‌توان گفت که این اصطلاح نه به معنای رستاق بلکه برای اشاره به شهر مرکزی این ناحیه که احتمالاً همان شهر تاریخی مالُن/ مالین باشد، به کار رفته است. موضوعی که می‌تواند به تقویت این فرضیه بیانجامد این است که جغرافیدانان سده‌های میانه، از شهر مرکزی باخرز بانام مالن گواخرز/ کواخرز سخن به میان آورده‌اند (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۵۷؛ ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ۴۳۳/۲؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۷۲/۱).

جایگاه و تحولات سیاسی باخرز از صدر اسلام تا دوران قاجار

آگاهی از جایگاه سیاسی و موقعیت یک سرزمین از اساسی‌ترین موضوعاتی است که می‌تواند در درک اهمیت آن مورد توجه قرار گیرد، چراکه جغرافیا و مرزهای سیاسی هر منطقه طی دوران مختلف با قدرت سیاسی- نظامی حاکم بر منطقه ارتباط مستقیمی داشته و گاهی بر وسعت آن‌ها افزوده و گاهی نیز از آن‌ها کاسته می‌شده است. همچنین این موضوع می‌توانسته بر وابستگی‌های سیاسی نیز تأثیرگذار باشد و به دنبال تغییر مرکز قدرت، وابستگی واحدهای تابعه نیز تغییر یابد. این روند در منطقه باخرز از سده‌های نخستین اسلامی تا دوره قاجار چندین بار اتفاق افتاده است. در متون صدر اسلام (سده اول تا چهارم هجری)، از باخرز به‌عنوان یکی از ولایات چهارگانه نیشابور آن سخن به میان آمده است (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۶۲؛ بیهقی، ۱۳۶۱: ۲۵؛ بغدادی، ۱۹۸۱: ۴۰۰؛ یعقوبی، ۱۳۵۶: ۵۴)؛ و این به آن معناست که در دوران مذکور باخرز به‌عنوان بخشی از پهنه فرهنگی و سیاسی نیشابور محسوب می‌شده است. در این متون، از باخرز با عنوان «رستاق» یاد شده است. رستاق در نظام یکجانشینی و کشاورزی ایران، اگرچه در برخی مواقع در معنای دِه (قریه) هم جلوه‌گر می‌شود؛ ولی در واقع واحدی بزرگ‌تر از ده بوده و مجموعه‌ای از چند ده و یک یا چند شهر را در بر می‌گرفته است (باستانی‌راد، ۱۳۸۷: ۱۷۵). باسورث در تحلیل اوضاع خراسان در دوره غزنویان، روستا/ رستاق را «مبنای واحد جمعیتی در خراسان» دانسته و آن‌ها را واحدهای خودبسنده‌ای تعریف نموده که از منظر مناسبات اقتصادی با واحدهای بزرگ‌تر نظیر مرو و نیشابور در تعاملی دوسویه قرار داشته‌اند (باسورث، ۱۳۵۶: ۱۵۳). البته ابن خردادبه از باخرز با عنوان «مدینه» یاد کرده است (ابن خردادبه، ۱۹۹۲: ۲۴)، که این واژه نیز از نظر مفهومی با «شهرستان» در زبان پهلوی قرابت دارد و مراد از آن «مرکزی شهری است که دارای جایگاه اداری، سیاسی و مذهبی باشد» (اشرف، ۱۳۵۳: ۱۳). با توجه به این تعاریف می‌توان فرض نمود که حداقل در سده سوم هجری، باخرز واحدی سیاسی-اداری با یک مرکز/ کُرسی بوده است. ابن‌رسته، نام این مرکز و نیز نام رستاق را یکسان و از هر دو بانام «باخرز» سخن به میان آورده است. او در این‌باره می‌نویسد: «نیشابور دارای چهار شهر/ مُدُن، سیزده روستا/ رستاق و چهار رَبع/ ارباع است؛ شهرها زام و باخرز و جوین و بیهق باشد. رستاق‌ها أستوا، ارغیان، اسفراین، جوین، بیهق، باشت، رخ، زام، باخرز، زاوه، زوزن، أشبند و خواب/ خواف است؛ و أرباع آن نیز ریوند، تکاب، بشت فروش و مازل هستند» (ابن‌رسته، ۱۸۹۲: ۱۷۱).

از سده چهارم هجری، مورخان و جغرافیدانان ضمن اشاره به وابستگی سیاسی-اداری این سرزمین به نیشابور، نام شهر مرکزی این ناحیه را «مالن گواخرز» ذکر کرده‌اند (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۵۷؛ ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۲/ ۴۳۳؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۷۲/۱). به نظر می‌رسد همزمان با رونق و گسترش نیشابور در این دوران، باخرز نیز از رشد قابل‌توجهی برخوردار شده است؛ چراکه ابن‌فقیه، باخرز را یکی از رستاق‌های نیشابور معرفی کرده که صد و شصت دهکده دارد (ابن‌فقیه، ۱۴۱۶: ۶۱۱). یاقوت نیز ضمن اشاره به شهر آباد مالین به‌عنوان قصبه باخرز، شمار آبادی‌های این ناحیه را یکصد و شصت و هشت دهکده در اواخر سده ششم هجری ذکر می‌نماید (یاقوت، ۱۳۸۰: ۴۰۲/۱)؛ و تنها یکی از آبادی‌های این خطّه را تایباد معرفی می‌نمایند که وزیر مؤیدالملک خوارزمشاهی، در آن خانقاه، مسجد، کتابخانه و سایر بناهای وابسته را ایجاد کرده است (عوفی، ۱۳۷۲: ۵۳). این توصیفات نشان می‌دهد که احتمالاً باخرز نیز همانند نیشابور قبل از حملات مغولان، دوران رشد و ترقی خود را سپری می‌کرده است؛ تا جایی که همزمان با این دوران، ادریسی در نقشه اقلیم چهارم

ایران، موضع مالُن را مشخص نموده است که نشان‌دهنده اهمیت این شهر در جغرافیای سیاسی-اداری خراسان در سده‌های میانی است (ادریسی، ۱۳۹۱).



تصویر ۱: بخشی از نقشه اقلیم چهارم و جایگاه شهر مالن در آن (ادریسی، ۱۳۹۱)

در اواسط این سده و درست پس از نگارش کتاب *معجم‌البلدان*، حملات مکرر مغولان به خراسان و شهرهای آباد آن آغاز گردید و در زمان کوتاهی به ویرانی این شهرها انجامید. در اثر همین حملات، اهمیت و سیادت نیشابور بر شهرهای دیگر خراسان از میان رفت و در قبال آن، هرات به‌عنوان پایتخت/ دارالسلطنه آل کرت و سپس شاهرخ تیموری، موقعیت برتری نسبت به دیگر شهرهای خراسان کسب نمود و بسیاری از ولایات ازجمله باخرز که فاصله کوتاهی با این شهر داشتند، از نظر سیاسی و اداری تحت تابعیت آن درآمدند (مستوفی‌قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۵۳). بر همین اساس، اسفزاری از باخرز به‌عنوان یکی از ولایات هرات یاد می‌کند و مالان را جای عظیم و پر نزهت معرفی می‌کند (زمچی‌اسفزاری، ۱۳۳۹: ۱/۴۰۹-۴۱۱). حافظ‌ابرو، مورخ و جغرافیدان عهد تیموری از نخستین کسانی است که ضمن یادآوری وجه‌تسمیه باخرز، به تشریح دقیق موقعیت آن پرداخته است. وی در این‌باره می‌نویسد: «در قدیم "بادهرزه" می‌نوشتند؛ یعنی محل باد. ناحیتی است که شرق آن کوسویه و اعمال فوشنج است و غربی آن ولایت خواف است و شمالی آن ولایت زام و جنوبی آن بیابانی است که میان قهستان و خواف و بوشنج و سبزار افتاده است» (حافظ‌ابرو، ۱۳۷۵: ۲۲). با توجه به توصیف وی مشخص می‌گردد که محدوده باخرز در سده نهم هجری با وسعت کنونی دو شهرستان تایباد و باخرز برابری می‌کرده است.

از حدود و ثغور این منطقه در کتب دوران صفوی اطلاعات چندانی در دست نیست و تنها می‌توان دریافت که از این دوران به بعد، حکومت خواف و باخرز به یک والی سپرده می‌شده است (منشی قزوینی ۱۳۸۷: ۲۲۳؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲/۲۶۰؛ اسکندربیگ، ۱۳۸۲: ۲/۶۲۰؛ قمی، ۱۳۸۳: ۲/۱۰۶۹؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۷۲). برخلاف دوران صفویه، گزارش‌های دقیقی از حدود و ثغور منطقه باخرز، تعداد نفوس، مهاجرت‌ها و تحولات سیاسی این منطقه توسط مستشرقان خارجی و مورخان داخلی دوران قاجار نگاشته شده است که این گزارش‌ها نشان‌دهنده افول جایگاه و اهمیت سیاسی باخرز در مناسبات منطقه‌ای است. به‌عنوان‌مثال، شیروانی، موقعیت باخرز را در طرف شرقی هرات ذکر می‌کند که دارای ۵۰ روستای آباد است و فردی از طایفه هَزاره، به‌نام «محمدخان» شهری واسط، موسوم به «نوشهر» با حدود ۱۰۰۰ باب خانه و عمارات عالی آنجا ساخته است (شیروانی، ۱۳۳۹: ۱۵۰). وی همچنین از سکونت دَه هزار ایل هزاره در این ناحیه و نیز حملات مکرر

ترکمانان به آن یاد کرده است (همان). همچنین مک گرگر باخرز را ناحیه کوچکی معرفی کرده که مهم‌ترین آبادی آن «شهر نو» رو به ویرانی است (مک‌گرگر، ١٣٦٦، ١۴١)؛ وی همچنین رزه و کاریز را نیز از سرحدات این ناحیه معرفی نموده؛ و این خطه را مورد هجوم و غارت همیشگی ترکمانان ذکر کرده است (همان: ٢٢۴). بیت نیز در توصیف باخرز تنها به «شهر نو» اشاره‌کرده و آن را دهکده‌ای با ٢٠٠ خانوار توصیف نموده است که رو به ویرانی است. وی نیز همچون سایرین، به ویرانی باخرز در اثر هجوم ترکمانان اشاره می‌کند (بیت، ١٣٦٥: ٢٢٥-٢٢۴).

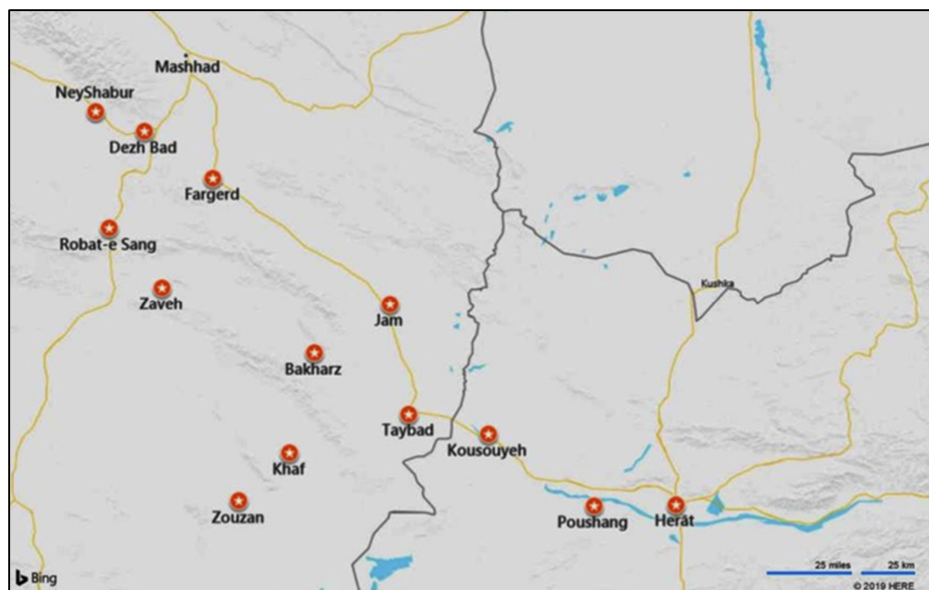
عوامل رونق و شکوفایی

بررسی متون تاریخی و جغرافیایی نشان می‌دهد که جایگاه و اهمیت باخرز در طول دوران اسلامی، درنتیجه برخورداری از مؤلفه‌های اقتصادی و سوق‌الجیشی به وجود آمده است.

اهمیت اقتصادی و تولیدی: در طول دوران اسلامی، کشاورزی از مهم‌ترین منابع درآمد حکومت‌ها به شمار می‌رفت؛ و بر همین اساس مناطقی همچون باخرز که می‌توانستند محصول بیشتری تولید کنند، موردتوجه بیشتری قرار می‌گرفتند. مک گرگر باخرز را ناحیه‌ای با خاک حاصلخیز و آب فراوان معرفی می‌کند که با کار و کوشش می‌توان آن را بارور ساخت (مک‌گرگر، ١٣٦٦: ١۴١). انگور و فرآورده‌های آن، خربزه، غلات، به‌ویژه گندم و انواع میوه از شاخص‌ترین محصولاتی بوده‌اند که در باخرز کشت می‌شده و زبانزد بوده‌اند. مقدسی، از باخرز به‌عنوان یکی از مراکز حبوب و مویز یاد کرده که پوشاک نیز صادر می‌کند؛ ولی کم‌نام است (مقدسی، ١٣٦١: ۴٦٧/٢). همچنین مستوفی قزوینی و معین‌الدین محمد اسفزاری، ضمن اشاره به باغات فراوان میوه و انگور این ناحیه، از خربزه بلند باخرز یاد می‌کنند که در جمیع خراسان مشهور بوده است (مستوفی‌قزوینی، ١٣٦٢: ١٥٣؛ زمچی‌اسفزاری، ١٣٣٩: ٢٢٣/١). حافظ‌ابرو استعداد کشاورزی باخرز را ستوده و این خطّه را برخوردار از باغستان‌هایی از همه نوع میوه به‌ویژه انگور برشمرده است که دوشاب آفتابی آن با عسل فرق نخواهد کرد (حافظ‌ابرو، ١٣٧٥: ٢٢). امین احمد رازی نیز در سده یازدهم هجری به این موضوعات اشاره‌کرده و می‌نویسد: «باخرز توابع و مزارع دلشاد و ضمایم خوش آب و هوا بسیار دارد و اقسام غله و میوه در آن خطه به نیکویی حاصل می‌شود و مضافاتش، یکی تایباد است که هرساله دوازده هزار تُن انگور صرف دوشاب می‌شود و دیگری کاریز است که خربزه‌اش نامدار است» (رازی، ١٣۴٠: ١٦٥). افزون بر انگور و خربزه، گندم هم از محصولات صادراتی باخرز به شمار می‌رفته است. آلفونس گابریل در سفرنامه خود چنین آورده است: «بین سه منطقه جام، باخرز و خواف، خواف پربادترین منطقه محسوب می‌شود؛ به‌طوری‌که باد ١٢٠ روزه در آنجا مانع رشد گندم می‌شود؛ و گندم مصرفی را از باخرز می‌آورند.» (گابریل، ١٣٧١: ٢٣٨). در دوران قاجار نیز افرادی همچون شیروانی و مک گرگر به حاصلخیزی خاک و نیکویی محصولات کشاورزی باخرز همچون انگور، خربزه و غله اشاره‌کرده‌اند (شیروانی، ١٣٣٩: ١٥٠؛ مک‌گرگر، ١٣٦٦، ١۴١) و بیت مالیات این منطقه را ٣۴٠٠ تومان (٦٨٠ پوند) نقدی و ١٨٠٠ خروار غله ذکر کرده است؛ درحالی‌که اقلیم آن اجازه تولید محصول بسیار بیشتری را نیز می‌داده است (بیت، ١٣٦٥: ٢٢٥-٢٢۴).

اهمیت ژئوپلیتیک و راهبردی باخرز: از عوامل دیگری که در اهمیت و جایگاه رستاق باخرز موردتوجه بوده است، جایگاه راهبردی این رستاق در مسیر دو رَبع بزرگ نیشابور و هرات بوده است (تصویر ٢)؛ تا جایی که آمُلی از این منطقه با عنوان «درِ هرات» یاد کرده است (آملی، ١٣۴٨: ١٨٣). در واقع نیشابور و هرات از دیرباز دارای جایگاه والایی از منظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بودند و به‌تبع آن مسیری که این دو شهر را به یکدیگر پیوند می‌داد از اهمیت اساسی برخوردار بود. افزون بر این، فاصله هرات تا نیشابور تقریباً اندک و فاقد موانع طبیعی جدی است و همین ویژگی، مسیر مذکور را برای کاروان‌های تجاری و نظامی جذاب می‌نمود. مقدسی، ابن حوقل و مستوفی ازجمله جغرافیدانانی هستند که در تشریح منازل راه نیشابور به هرات، از باخرز یادکرده‌اند (ابن‌حوقل، ١٩٣٨: ۴٢٧/٢؛ مقدسی، ١٣٦١: ٥١٣/٢؛ مستوفی‌قزوینی، ١٣٦٢: ١٧٧). افزون بر این، برخی از حوادث مهم تاریخی در همین مسیر روی داده است که نشان‌دهنده اهمیت این مسیر در تحولات تاریخی است. در سده‌های اولیه هجری، حمزه آذرک خارجی از خوارج سیستان و نیز یعقوب لیث صفاری، از همین مسیر به سمت نیشابور لشکر کشیده‌اند (ابن‌اثیر، ١٣٨٥ ق: ١٥١/٦؛ جوزجانی،

۱۳۶۳: ۱۹۹/۱). در همین زمینه خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی گزارش نموده است که در جریان جنگ میان براق و آباقا که بر سر حکمرانی بر خراسان صورت گرفت، براق نیز از راه باخرز به بادغیس اردو کشید (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۰۷۹/۱).



تصویر ۲: جانمایی منازل مهم مسیر نیشابور- هرات بر روی نقشه امروزی (Microsoft virtual Earth)

علاوه بر نقش باخرز در مسیر ارتباطی نیشابور-هرات، به نظر می‌رسد این رستاق در مسیر مواصلاتی هرات-مرو نیز موردتوجه بوده است؛ چراکه یکی از راه‌های فرعی جاده ابریشم با گذر از کرانه هریرود، هرات را به مرو متصل می‌کرده است (ساسان‌پور، ۱۳۸۳: ۲۲؛ چکنگی و همکاران، ۱۳۷۵: ۲۴). خواندمیر در ذکر وقایع سال ۴۷۲ق و در تشریح حملات غُزها به شهر مرو، گزارش کرده است که سباشی، فرمانده بزرگ مسعود غزنوی پس از شکست در مقابل آل سلجوق از نسا به باخرز و سپس هرات عقب نشست (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۸۳/۲). همچنین امیر تیمور گورکانی نیز از همین مسیر برای یورش از مرو به هرات استفاده نموده و مورخان از اتراق سپاهیان امیرتیمور در تایباد و ملاقات تیمور با مولانا زین‌الدین ابوبکر در تایباد و سپس حرکت به سمت هرات خبر می‌دهند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۳۰/۳؛ زمچی اسفزاری، ۱۳۳۹: ۳۷/۲). در دوران صفویه و قاجار نیز ترکمانان از همین مسیر برای نفوذ به داخل خراسان استفاده می‌کردند (رمضانی، ۱۳۸۲: ۶۸).

آثار و بناهای مرتبط با راه و تجارت در رستاق باخرز

با توجه به اهمیت باخرز در مسیرهای تجاری، آثار و بناهای تاریخی مرتبط با آن نیز در این پهنه ساخته شده است که ازجمله آن‌ها می‌توان به کاروانسراها و میل راهداری اشاره کرد.

میل کرات: شاخص‌ترین اثر موجود در حوزه فرهنگی باخرز، میل کرات است که به‌وضوح، اهمیت راهداری در این منطقه را نشان می‌دهد (تصویر ۳). این اثر در موقعیت جغرافیایی ″۳۵°۲۳′۱۹,۶۹ شمالی و ″۶۰°۱۵′۴۰,۴۰ شرقی، در فاصله ۲۴ کیلومتری جنوب غرب تایباد، در کنار روستایی به همین نام و در کنار مسیر ترانزیتی تایباد- خواف، بر بلندای یک برجستگی مصنوعی قرارگرفته است. پیرامون اثر محدود به تپه‌هایی است که بر روی آن‌ها انباشته از مواد فرهنگی همچون سفال و بقایای معماری است که نشان‌دهنده سکونت در این ناحیه از دیرباز است. میل کرات، یک سازه هشت‌وجهی به قطر ۱۵,۶ متر و ارتفاع کلی ۲۶ متر است که قسمت فوقانی آن اندکی به‌طرف شمال کج شده است؛ و به همین سبب در میان اهالی به «میل کج» نیز معروف

است. این اثر در قسمت ساقه دارای شکل هشت‌وجهی است که هر وجه آن ۱٫۹۰ متر طول دارد و جمعاً حدود ۱۵٫۲ متر محیط آن است. این بخش هشت‌وجهی حدود ۱۵٫۵ متر ارتفاع دارد و تا کمرگاه ادامه یافته و سپس از این قسمت، مناره شکل استوانه‌ای به خود می‌گیرد؛ که به‌تدریج از قطر آن کاسته شده و در انتها به ۷ متر می‌رسد. ارتفاع این قسمت نیز در حدود ۱۰ متر است. ورودی بنا در جبهه شرقی اثر قرار گرفته است و متشکل از درگاهی به ارتفاع ۱٫۶۵ متر و عرض حدود ۷۰ سانتی‌متر است. در داخل اثر تعداد ۹۵ پله مارپیچ در جهت خلاف عقربه‌های ساعت به نوک میل راه می‌یابد.

تزیینات بنا منحصر به آجرکاری و مشتمل بر طرح‌های گره‌سازی و کتیبه کوفی است. این تزیینات قابل‌مقایسه با آجرکاری بناهای دوره سلجوقی همانند مناره سمنان، رباط ماهی و رباط شرف در خراسان است و از نظر شکل هشت‌وجهی با مناره‌های غزنه متعلق به دوران غزنوی قابل‌مقایسه است؛ و با توجه به سبک ساختمانی آن‌که همانا سبک رازی است، به نظر می‌رسد تاریخ ساخت بنا متعلق به دوران سلجوقی باشد؛ چنانکه آرتور پوپ نیز از این بنا با عنوان برج یاد کرده و تاریخ نیمه اول قرن یازدهم میلادی را برای آن پیشنهاد کرده است (پوپ، ۱۳۸۷: ۱۱۴۲).



تصویر ۳: میل کرات (مأخذ: نگارندگان)

رباط سنگی کرات: در فاصله ۵۰۰ متری جنوب کرات و بر دست چپ جاده، سازه‌ای چهارگوش به ابعاد ۵۰*۵۰ متر قرار گرفته است که از آن با عنوان رباط سنگی یاد می‌شود و پناهگاه مسافرانی بوده که در این مسیر به رفت‌وآمد می‌پرداخته‌اند (تصویر ۴). در حال حاضر بسیاری از قسمت‌های این اثر به دلیل فرسایش و لرزش مداوم ناشی از عبور و مرور ماشین‌های سنگین ریزش کرده و تخریب شده است. مصالح بکار رفته در ساخت اثر سنگ و ساروج است. ورودی اثر با عرض دو متر، در جبهه شرقی قرار دارد. فضای داخلی بنا، مشتمل بر شش حجره در هر یک از اضلاع است که در پیرامون یک فضای مرکزی ساخته‌شده‌اند. سقف هر یک از حجره‌ها جناغی است و هر یک از آن‌ها دارای ۴ مترمربع فضای نشیمن هستند. در داخل هر یک از حجره‌های طاق‌نمایی به ابعاد ۰٫۵*۰٫۵ متر و با عمق ۳۰ سانتی‌متر ساخته‌شده است. در پیرامون اثر، قطعات بسیار فراوانی از آجر و مواد فرهنگی پراکنده‌شده که نشان می‌دهد، بنایی دیگر نیز در پیرامون رباط وجود داشته و در حال حاضر ازمیان‌رفته است. قدمت اثر با توجه به نوع معماری به‌ویژه در

قسمت طاق‌ها و نیز مصالح بکار رفته در آن قابل انتساب به سده ۹ و ۱۰ هجری است. آلفونس گابریل ازجمله کسانی است که به بازدید از این اثر پرداخته؛ و در آن دو لوح مرمر یافته که در آن‌ها از فردی به‌نام اسحاق بن محمد نام‌برده شده و تاریخ ۸۷۱ق را نشان می‌داده‌اند (گابریل، ۱۳۷۱: ۲۳۵).



تصویر ۴: رباط سنگی کرات (مأخذ: نگارندگان)

کاروانسرای عباس‌آباد: ازجمله مهم‌ترین و بارزترین آثاری که نشان‌دهنده اهمیت تجاری باخرز در دوران گذشته است، کاروانسرای عباس‌آباد در مرکز مجموعه‌ای تاریخی به همین نام است (تصویر ۵). این اثر در موقعیت جغرافیایی ″۳٤°۵۹′٤۵ شمالی و ″۶۰°٤۳′۰۶ شرقی، در فاصله ۳۳ کیلومتری شمال غرب تایباد، در سمت چپ جاده تربت-جام-تایباد و در دامنه یک‌رشته از تپه‌های نه‌چندان بلند واقع شده است. قدمت آثار موجود در این مجموعه به دوران صفویه و قاجار می‌رسد و متشکل از دو قلعه، یک کاروانسرا، آب‌انبار، آسیاب و کوره پخت آجری است که در ساخت اثر از آن استفاده شده است. این کاروانسرا بنایی مربع مستطیل به ابعاد ۶۴*۴۰ متر است با چهار برج چندوجهی در زوایای اصلی و نیم برج‌هایی در وسط هر یک از اضلاع است. در کنار برج شمال شرقی بنا، آب‌انبار بزرگی با ایوانی رفیع قرارگرفته که در حدود ۴ متر عمق دارد و با استفاده از ساروج ساخته شده است. مصالح مورد استفاده در ساخت اثر، عبارت از آجر و ساروج است؛ و ساختار داخلی بنا متشکل از دو حیاط به‌هم‌پیوسته (شرقی-غربی)، شامل یک محوطه مستطیل شکل با طاق‌نماهایی در دو سوی ورودی و اسطبل‌هایی در جلو و حیاطی چهار ایوانی با اتاق‌هایی در پیرامون آن است؛ و از این نظر با کاروانسراهایی نظیر رباط شرف در سرخس قابل‌مقایسه است (صالحی‌کاخکی، ۱۳۷۲: ۳۵۲). محمدعلی منشی در سده سیزدهم از این بنا بازدید کرده و آن را ساخته شاه‌عباس بزرگ معرفی کرده است (منشی، ۱۳۵۶: ۱۰۷). همچنین سیاحانی نظیر خانیکوف و فریه نیز در مسیر افغانستان در این مکان اقامت داشته‌اند (Ferrier, 1856: 138؛ خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۲۰).



تصویر ۵: کاروانسرای عباس‌آباد (مأخذ: نگارندگان)

کاروانسرای دوغارون: ازجمله تأسیسات دیگری که می‌توان به آن اشاره نمود، کاروانسرای دوغارون در کنار روستایی به همین نام است. این اثر در موقعیت جغرافیایی ″۳۴°۴۴′۲۲,۹۳ شمالی و ″۶۰°۵۳′۱۱,۴۹ شرقی، در فاصله ۱۲ کیلومتری شهر تایباد و ۲۰ کیلومتری اسلام قلعه در ایالت کوهسان/کوسویه در خاک افغانستان واقع شده است. این اثر، سازه-ای چهارگوش به ابعاد ۱۶۰*۱۶۰ متر است که با استفاده از مصالحی همچون خشت و چینه ساخته شده است (تصویر ۶). کاروانسرای دوغارون دارای ۸ برج مدور به قطر ۷ متر است که در زوایا و میانه دیوار ساخته‌شده‌اند. این برج‌ها دوطبقه بوده و در بالاترین قسمت دارای کنگره هستند. در حال حاضر به دلیل تجاوزها و تخریب‌هایی که صورت گرفته، از تأسیسات داخل اثر چیزی بر جای نمانده است. از میان سیاحان، وامبری و خانیکوف در این کاروانسرا اقامت داشته (وامبری، ۱۳۸۷: ۳۷۰؛ خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۳۴) و فرد اخیر از آب‌انباری نیز در این کاروانسرا یاد کرده است (همان). بازدید از این اثر به دلیل استقرار نیروهای نظامی در حال حاضر امکان‌پذیر نیست؛ اما با توجه به شواهد معماری احتمالاً قدمت ساخت این اثر نیز به دوران تیموری و صفوی قابل انتساب است.



تصویر ٦: نمای هوایی کاروانسرای دوغارون (Google Earth)

کاروانسرای هشتادان: کاروانسرای هشتادان در فلاتی به همین نام، در امتداد مرز ایران و افغانستان واقع شده است. دشت هشتادان از شمال به تپه‌های سنجدی، از جنوب به کوه گدایانه، از شرق به رشته‌کوه سرخر (سنگ دختر) و از غرب به آب‌پخشان میان قنات‌های هشتادان و جریان‌های به سمت سرزمین ایران منتهی می‌گردد (رمضانی، ۱۳۸۲: ۹۸-۹۴؛ مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۷۲). این دشت امروزه خالی از سکنه است؛ ولیکن در دوران گذشته به دلیل ویژگی‌های اقلیمی و نیز مسیر ارتباطی با غوریان از یک‌سو و خواف از سوی دیگر، نقش مهمی در ارتباطات منطقه‌ای داشته است. واژه هشتادان متشکل از دو واژه هشتاد و دان است و به هشتاد قناتی اطلاق می‌شده که در گذشته این منطقه را آبیاری می‌نموده است و گواهی بر عظمت این منطقه در گذشته دارد (بیت، ۱۳۶۵: ۱۲۲). در این دشت آثار وسیعی متعلق به سده‌های نخستین تا متأخر هجری وجود دارد که در مساحتی بالغ‌بر ۲۰۰ هکتار پراکنده‌شده‌اند. اگرچه این آثار به دلیل فرسایش خاک و نیز کشت متعدد رو به ویرانی هستند، اما می‌توان پلان کاروانسرایی به ابعاد ۱۸۰*۱۶۰ متر که با استفاده از چینه ساخته شده است را شناسایی نمود. این اثر در موقعیت جغرافیایی ″۵۱,۷۵′۳۴°۳۴ شمالی و ″۷,۸۵′۵۱°۶۰ شرقی، در فاصله ۲۰ کیلومتری جنوب شرق تایباد، ۲۵ کیلومتری شرق کرات و ۶۰ کیلومتری غرب غوریان در خاک افغانستان است. کاروانسرای هشتادان دارای ابعادی در حدود ۱۹۰*۱۵۰ متر است و با استفاده از مصالحی همچون چینه و خشت و در راستای شمالی-جنوبی ساخته شده است. به دلیل نوع مصالح اثر و نیز فرسایش شدید و پیشروی بیابان، بقایای اندکی از اثر بر سطح زمین قابل‌مشاهده است (تصویر ۷). از نظر پلان، این بنا همانند سایر کاروانسراهای اقلیم گرم و خشک دارای چهار ایوان با یک حیاط مرکزی و حجره‌هایی در پیرامون بناست که البته از ابعاد و اضلاع آن اطلاع دقیقی در دست نیست. با توجه به شرایط موجود ارائه گاهنگاری برای این اثر دشوار است و در این زمینه کاوش‌های باستان‌شناختی ضروری به نظر می‌رسد.



تصویر ۷: نمای هوایی کاروانسرای هشتادان (Microsoft virtual Earth)

عوامل افول و انزوا

اشارات متون تاریخی و جغرافیایی دوران صفوی و قاجار نشان می‌دهد که در طی دوران مذکور از اهمیت و رونق باخرز به نحو آشکاری کاسته شده است. این روند که با انتقال مرکز سیاسی از خرسان به مرکز ایران و کشمکش‌های سیاسی-نظامی با ازبکان در دوران صفویه آغاز شد، با جدایی هرات از ایران در دوران قاجار به اوج خود رسیده است.

انتقال مرکز سیاسی از خراسان به غرب و مرکز ایران: آغاز سده دهم هجری، همزمان با تحولات گسترده سیاسی و اجتماعی در ایران بود؛ چراکه در این دوران، صفویان توانستند با پیروزی بر سایر رقبای خود حکومتی قدرتمند و متمرکز را پایه‌گذاری نمایند که بر سراسر ایران بزرگ فرمانروایی می‌کرد. انتقال پایتخت از شرق ایران به بخش‌های غربی و سپس مرکز ایران و نیز انتخاب مشهد به‌عنوان دارالملک خراسان در این دوران، بستری را فراهم آورد که به کاهش نقش و اهمیت هرات (که تا پیش از این به‌عنوان پایتخت سیاسی و فرهنگی محسوب می‌شد) در عرصه سیاسی منجر شد. البته این موضوع تأثیر مستقیمی بر روند تحولات مناطقی همچون باخرز که بیشتر متأثر از نقش پررنگ ارتباطی و بازرگانی شهر هرات بودند، نداشت و ساخت کاروانسراهای بزرگی نظیر رباط شاه‌عباسی در همین دوران گویای تداوم نقش ارتباطی منطقه باخرز در دوران مذکور است، اما بدیهی است که کاهش قدرت سیاسی مرکز (هرات)، به کاهش قدرت واحدهای تابعه بیانجامد؛ چنانکه در این دوران خواف و باخرز که تا پیش از این دارای کارگزاران مستقلی بودند، دارای یک حاکم شدند؛ و این حاکم نیز در شهر خواف سکونت داشت (منشی‌قزوینی ۱۳۸۷: ۲۲۳؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۶۰/۲؛ اسکندربیگ، ۱۳۸۲: ۶۲۰/۲؛ قمی، ۱۳۸۳: ۱۰۶۹/۲؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۷۲).

جنگ با ازبکان: با آغاز دوران صفوی اگرچه آرامش و ثبات نسبی سیاسی و اقتصادی بر بخش‌های بزرگی از ایران حکم‌فرما شد، اما خراسان به یکی از کانون‌های بحران مبدل شد. ازبکان به‌عنوان وارثان چنگیز و سپس تیموریان، خراسان را سرزمین موروثی خود می‌انگاشتند و در مقابل صفویان به‌عنوان جانشینان حکومت‌های رسمی ایران، این سرزمین را جزئی از قلمرو خود به شمار می‌آوردند. تقریباً یک دهه پس از ایجاد دولت صفوی، مناسبات این دو به‌صورت منازعات سیاسی و مذهبی آغاز شد و در تمام دوران صفوی و قاجار ادامه یافت و از رهگذر آن منطقه خراسان متحمل آسیب‌های جدی شد. حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی شهرهای خراسان که تا پیش از یورش ازبکان طریق اعتلا می‌پیمود، بر اثر تهاجمات پیوسته آن‌ها دچار رکود و رخوت شد (متولی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۴۵). در دوران مذکور، هرات به‌عنوان دارالسلطنه و نیز تقاطع راه‌های مهم ارتباطی و مشهد به‌عنوان مهم‌ترین شهر مذهبی ایران و دارالملک خراسان، در کانون توجهات بود و نواحی باخرز نیز به دلیل اینکه در میانه این دو شهر بزرگ نیز قرارگرفته بود، اغلب اوقات به صحنه حضور و یا کشمکش میان مهاجمان و مدافعان مبدل می‌شد که بسیار ناگوار بود. غارت باخرز توسط عبیدخان در ۹۴۳ق (منشی، ۱۳۸۲: ۶۵/۱)؛ غائله حق‌نظر اوغلان ازبک در ۹۵۵ق (روملو، ۱۳۴۹: ۴۳۷)؛ غارت باخرز در ۹۸۶ق توسط جلال خان ازبک (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۸۸/۴)، غارت باخرز توسط عبدالمؤمن خان ازبک در ۹۹۶ق (منشی، ۱۳۸۲: ۴۱۴/۲)، غارت خواف و باخرز توسط تلیم خان ازبک در ۹۹۹ق (همان، ۵۷۶) غارت خواف و باخرز توسط قرانغمه ازبک در ۱۰۲۴ق و به سرکردگی عبدالعزیز خان در ۱۰۴۰ق (منشی، ۱۳۸۲: ۸۹۳/۲؛ ابن‌خواجگی‌اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۲۳) و نیز غارت و شورش افاغنه در ۱۱۲۸ق (مرعشی‌نجفی، ۱۳۶۲: ۲۱)، نشان‌دهنده تأثیرات سهمگین حضور ازبکان در باخرز است که در عرصه-های مختلف تولیدی، تجاری و انسانی تأثیرگذار بوده است. از نظر تولیدی، محصولات کشاورزی یا طعمه ازبکان و چهارپایانشان می‌شد و یا در جریان جنگ از میان می‌رفت. از نظر تجاری نیز، این نبردها بر روند تجارت و مبادلات منطقه‌ای تأثیرگذار بود و سبب اخلال در این امر می‌شد؛ چراکه هرات در این دوران مرکز ارتباط با هند و آسیای مرکزی به شمار می‌رفت و بازار ناحیه‌ای همچون باخرز، وابستگی زیادی به بازار هرات داشت. از سوی دیگر این کشمکش‌ها بر روی فراوانی نیروی انسانی نیز تأثیر داشته و سبب نابودی و یا انتقال بخش بزرگی از جمعیت باخرز شده باشد، آن‌چنان‌که منابع از اسارت و کشتار مردم خواف و باخرز توسط ترکمانان

سخن به میان آورده‌اند (خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۷۲/۲؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ۱۲۴۳/۲؛ لسان‌الملک‌سپهر، ۱۳۷۷: ۱۳۴۸/۳-۱۳۴۷؛ خسروی، ۱۳٦٦: ۹۸).

جدایی هرات از ایران: تأسیس سلسله قاجاریه در ایران همزمان با تضعیف قدرت سیاسی و نظامی ایران و از دست رفتن بخش‌هایی از خاک ایران ازجمله هرات بود. در واقع با آغاز سده سیزدهم هجری، دولت‌های روسیه و فرانسه قصد داشتند تا با رسیدن به هندوستان به موقعیت اقتصادی دولت انگلیس لطمه وارد نمایند؛ و برای نیل به این مقصود، ایران بهترین مسیر عبور محسوب می‌شد (نصیری‌مقدم، ۱۳۷۴: ۲۸/۱). در واقع هرات در این دوران دروازه فتح هندوستان قلمداد می‌شد و بر سر راه‌هایی قرار داشت که به آن کشور منتهی می‌شد و یکی از نقاط تقاطع و راه‌های مهم آسیای میانه به شمار می‌آمد. افزون بر اینکه تمامی حملات گذشته به هندوستان نیز، از طریق همین شهر انجام شده بود و بر همین اساس هرات در همه نقشه‌های دفاعی هندوستان مقام نخست را داشت (وامبری، ۱۳۶۷: ۳۶۷). بر همین اساس انگلستان تلاش دوچندانی برای تسلط بر هرات صرف نمود و درنهایت نیز توانست با استفاده از ضعف دولت مرکزی، هرات را از ایران جدا نماید. تأثیرات این موضوع در مناطقی همچون باخرز که فاصله اندکی با هرات داشتند به‌صورت بسیار آشکارتری حس شد، چراکه این مناطق افزون بر پیوندهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نژادی ارتباطات تنگاتنگی با منطقه هرات داشتند و از مبادلات تجاری که در این مسیر انجام می‌شد، سودی قابل‌توجه کسب می‌کردند و جدایی هرات به انسداد مسیر تجاری شرق به غرب و رکود و رخوت سیاسی و اقتصادی این مناطق انجامید. ازجمله شواهد این امر متروک شدن تدریجی کاروانسراهایی بود که در بخش پیشین به آن اشاره شد. ازجمله آسیب‌های دیگری که درنتیجه جدایی هرات از ایران متوجه این مناطق گردید، تشدید حملات ازبکان بود، چنانکه تمامی افرادی که در این دوران از باخرز بازدید کرده‌اند به این موضوع توجه نشان داده (مک‌گرگر، ۱۳٦۸: ۲۲۴؛ وامبری، ۱۳۸۷: ۳۷۰؛ شیروانی، ۱۳۳۹: ۱۵۰) و حتی بیت خاطرنشان کرده است که باخرز در اثر هجوم ترکمان‌ها ویران گردید (بیت، ۱۳٦٥: ۲۲۴). در واقع هرات از نظر حفظ امنیت خراسان در مقابل حملات ترکمانان منطقه‌ای بسیار مهم بود (جوان، ۱۳۹۴: ۹۳) چراکه (پیش از این نیز ذکر شد)، یکی از راه‌های مرو با گذر از تپه‌های منطقه هرات به مناطق داخلی خراسان می‌رسید؛ و بر همین اساس ایران قلعه‌هایی در این مسیر ایجاد کرده بود که از طریق آنان از حرکات ازبکان آگاه شده و به حکام ایالات خبر می‌دادند و مردم آمادگی کافی برای این حملات را پیدا می کردند (رمضانی، ۱۳۸۲: ٦۹-٦۸). بدیهی بود که با جدایی هرات از ایران، ضمن اینکه این ویژگی از میان می‌رفت، لشکریان ایران نیز نمی‌توانستند به تعقیب تراکمه در خاک افغانستان بپردازند.

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر تلاش شد تا با واکاوی متون تاریخی و جغرافیایی، گستره و جایگاه باخرز در تحولات سیاسی و نیز عوامل رونق و افول این منطقه مورد ارزیابی قرار گیرد. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که باخرز در دوران اسلامی همواره از رستاق‌های مهم و برخوردار از جایگاه سیاسی-اداری در پهنه خراسان بوده است. این رستاق از دوران ساسانی تا سده ششم و همزمان با اوج و اقتدار نیشابور همواره بخشی از آن به شمار می‌رفته است. پس از نابودی نیشابور در جریان حملات مغولان و شکوفایی هرات پس از آن، باخرز نیز که فاصله چندانی با این شهر نداشت، از نظر سیاسی و اداری تابع این شهر مهم شد. بر اساس منابع تاریخی، در این دوران کرسی باخرز، ابتدا شهر مالن و پس از ویرانی این شهر در دوران قاجار، شهر نو به‌عنوان مرکز باخرز در کنار ویرانه‌های شهر قدیمی سر بر آورد. طبق اذعان سیاحان خارجی و مورخان داخلی، شهر نو توسط محمد بیگربیگی رئیس ایل هزاره ساخته شد و مهم‌ترین آبادی باخرز در طول این دوران بوده است. شواهد تاریخی گویای این نکته است که باخرز همواره از منازل اصلی هرات-نیشابور بوده و همین مسئله سبب اهتمام دولتمردان و حکمرانان برای تسلط بر این منطقه شده است. حدود باخرز که تا کناره‌های هری‌رود ادامه داشت، سبب شده بود تا این خطه در مسیر مرو-هرات نیز موردتوجه باشد و اشاره به باخرز در تشریح این مسیر، حکایت از نقش بی‌بدیل ارتباطی و نظامی باخرز در طول این دوران دارد. البته ویژگی‌های مطلوب باخرز، تنها به موقعیت ارتباطی آن محدود نمی‌شد بلکه این ناحیه با برخورداری از آب

کافی و خاک حاصلخیز، محصولات و فرآورده‌های کشاورزی مهمی را نیز تولید می‌نمود، چنانکه انگور، خربزه، گندم، دوشاب و کرباس ازجمله محصولاتی بودند برای فروش به بازار هرات عرضه می‌شده‌اند. سرانجام حیات باخرز که تا دوران صفوی روند صعودی داشت، در اثر رویدادهای مختلفی سیر نزولی یافت و جایگاه خود را از دست داد. نخستین موضوع در پی انتقال پایتخت از هرات به تبریز و اصفهان روی داد و سبب شد تا اهمیت سیاسی شهر هرات و مناطق تابعه نیز دستخوش تغییر شود. بازتاب این موضوع را تا حدودی می‌توان در حکمرانی یک حاکم بر منطقه خواف و باخرز مشاهده نمود. موضوع دوم تهاجمات ازبکان بود که به غارت‌های مکرر ولایت باخرز، نابودی و اسارت نیروهای انسانی و اخلال مقطعی در امر تجارت انجامید. این چالش-ها با جدایی هرات از ایران ابعاد بسیار وسیعی یافت و اگر تا پیش از این، حملات ازبکان به اخلال در تجارت می‌انجامید، جدایی هرات به انسداد کامل مسیر تجاری شرق به غرب منجر شد و در پی آن حیات بسیاری از آبادی‌های باخرز که به تجارت در این مسیر وابسته بودند، مورد تهدید و نابودی قرار گرفت، آن‌چنان‌که در همین دوران ساخت آثار مرتبط با راهداری متوقف شد و کاروانسراهای موجود در این مسیر نیز متروک شدند. همچنین این موضوع بر روند حملات تراکمه به باخرز نیز تأثیر گذاشت، چنانکه به نابودی باخرز در اثر هجوم تراکمه منجر شد. مجموع این حوادث سبب شد تا شکوه گذشته این ناحیه از میان برود و باخرز به‌تدریج به منطقه‌ای منزوی و کم‌اهمیت در حاشیه مرز ایران و افغانستان مبدل شود.

فهرست منابع

۱. ابن‌اثیر جزری، علی بن محمد. (۱۳۲۷). *وندیداد*. ترجمهٔ سید محمدعلی حسینی (داعی الاسلام). حیدرآباد دکن: مطبعهٔ صحیفه.

۲. ابن‌اثیر جزری، علی بن محمد. (۱۳۸۵). *مینوی خرد*. ترجمه احمد تفضلی. تهران: توس.

۳. ابن‌اثیر جزری، علی بن محمد. (۱۳۵۸ق). *الکامل فی التاریخ*. ج٦. بیروت: دارصادر.

۴. ابن‌حوقل، محمد. (۱۹۳۸). *صوره الأرض*. بیروت: دارصادر.

۵. ابن‌خردادبه، عبیدالله بن عبدالله. (۱۹۹۲). *المسالک و الممالک*. بیروت: دارصادر افست لیدن.

٦. ابن‌خواجگی‌اصفهانی، محمد معصوم. (۱۳٦۸). *خلاصه‌السیر: تاریخ روزگار شاه صفی صفوی*. به‌کوشش ایرج افشار. تهران: علمی.

۷. ابن‌رسته، احمد بن عمر. (۱۸۹۲). *الأعلاق‌النفیسه*. بیروت: دارصادر.

۸. ابن‌فقیه، احمد بن محمد. (۱۴۱٦). *البلدان*. محقق: یوسف الهادی. بیروت: عالم الکتب.

۹. ادریسی، ابوعبدالله. (۱۳۹۱). **انس‌المهج و حدائق-الفرج**. به‌کوشش یوسف‌بیگ باباپور. تهران: مجمع ذخائر اسلامی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی و کتابخانه ملی ملک.

۱۰. اسکندر بیگ ترکمان. (۱۳۸۲). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. تصحیح ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.

۱۱. اشرف، احمد. (۱۳۵۳). «ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران». *علوم اجتماعی*. (شماره ٤)، ٤٩-۷.

۱۲. اصطخری، ابراهیم بن محمد. (۱۹۲۷). *المسالک و الممالک*. تحقیق: احمد بن سهل ابوزید. بیروت: دارصادر.

۱۳. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. (۱۳٦۸). *مرآت البلدان*. ج۲. به‌کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران: دانشگاه تهران.

۱۴. افضل‌الدین‌کرمانی، ابوحامد. (۱۳۷۳). *سلجوقیان و غز در کرمان*. تحریر محمدابراهیم خبیصی. تصحیح محمدابراهیم باستانی‌پاریزی. تهران: کوروش.

۱۵. آملی، اولیاءالله. (۱۳۴۸). *تاریخ رویان*. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

١٦. باستانی‌راد، حسن. (۱۳۸۷). «ویژگی‌های تاریخی شهر و شهرنشینی در دوره سامانیان». *پایان‌نامه دکترا*. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

۱۷. باسورث، کلیفورد ادموند. (۱۳۵٦). *تاریخ غزنویان*. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.

۱۸. بدلیسی، شرف‌خان. (۱۳۷۷). *شرفنامه*. تصحیح ولادیمیر ویلییامینوف. تهران: اساطیر.

۱۹. بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۳۳۷). *فتوح البلدان*. ترجمه محمد توکل، تهران، نقره.

۲۰. بیهقی، علی بن زید. (۱۳۶۱). *تاریخ بیهق*. تصحیح احمد بهمنیار. تهران: کتاب‌فروشی فروغی.

۲۱. پوپ، آرتور. (۱۳۸۷) *سیری در هنر ایران: معماری دوران اسلامی*. ج۳. ویرایش آرتور پوپ و فلیس آکرمن. ترجمه سیروس پرهام. تهران: علمی و فرهنگی.

۲۲. تویسرکانی، محمدمقیم. (۱۳۶۲). *فرهنگ جعفری*. تصحیح سعید حمیدیان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

۲۳. جعفری، فرشید، و همکاران. (۱۳۹۳). «نگاهی نو جغرافیای تاریخی قهستان در قرون نخستین اسلامی». *پژوهشنامه خراسان بزرگ*. (شماره ۱۵)، ۸۱- ۶۳.

۲۴. جوان، رحیم. (۱۳۹٤). «عوامل مؤثر بر افول سیاسی و اقتصادی منطقه خراسان پس از سقوط هرات در عصر قاجار». *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*. مشهد: دانشگاه فردوسی.

۲۵. چکنگی، علیرضا، و همکاران. (۱۳۷۵). *راه ابریشم؛ یادمان گشایش راه‌آهن مشهد- تجن- سرخس*. مشهد: آستان قدس رضوی.

۲۶. حسینی‌مدنی، عبدالرشید بن عبدالغفور. (۱۳۳۷). *فرهنگ رشیدی*. تصحیح محمد عباسی. تهران: شرکت سهامی چاپ رنگین.

۲۷. حموی، یاقوت. (۱۳۸۰). *معجم البدان*. ترجمه علی‌نقی منزوی. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

۲۸. خانیکوف، نیکولای ویلادیمیروویچ. (۱۳۷۵). *سفرنامه خانیکوف: گزارش سفر به بخش جنوبی آسیای میانه*. ترجمه اقدس یغمایی و ابوالقاسم بیگناه. مشهد: آستان قدس رضوی.

۲۹. خدادوست، جواد. (۱۳۹۳). «بررسی باستان‌شناختی محوطه مالین باخرز». *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*. مازندران: دانشگاه مازندران.

۳۰. خسروی، خسرو. (۱۳۹۷). *گزارش بررسی باستان-شناختی محوطه‌های دوران اسلامی حوزه فرهنگی باخرز*. تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی کشور. منتشرنشده.

۳۱. خسروی، خسرو. (۱۳۹۳). *دانشنامه جهان اسلام: مدخل باخرز*. تهران: بنیاد دائره‌المعارف اسلامی.

۳۲. خسروی، محمدرضا. (۱۳٦٦). *جغرافیای تاریخی ولایت زاوه*. مشهد: آستان قدس رضوی.

۳۳. خوافی (حافظ ابرو)، شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله. (۱۳۷۵). *جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو*. تصحیح غلامرضا ورهرام. تهران: اطلاعات.

۳٤. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام. (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب‌السیر*. ج۲. تهران: خیام.

۳۵. خورموجی، محمدجعفر. (۱۳٦۲). *حقایق الأخبار ناصری*. به‌کوشش حسین خدیوجم. تهران: نشر نی.

۳٦. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۸۰). *لغت‌نامه دهخدا*. تهران: دانشگاه تهران.

۳۷. رازی، امین احمد. (۱۳۴۰). *هفت‌اقلیم*. ترجمه سید محمدرضا طاهری (حسرت)، تهران: علمی و ادبی.

۳۸. رضی، هاشم. (۱۳۴٦). *فرهنگ نام‌های اوستا*. تهران: فروهر.

۳۹. رمضانی، حمیدرضا. (۱۳۸۲). «خراسان در جنگ جهانی دوم». *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*. مشهد: دانشگاه فردوسی.

٤۰. زمچی اسفزاری، معین‌الدین. (۱۳۳۹). *روضات‌الجنات فی اوصاف هرات*. تصحیح سید محمدکاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.

٤۱. زنگنه، ابراهیم. (۱۳۸۸). *تاریخ و رجال شهرستان تایباد*. مشهد: حافظ ابرو.

٤۲. ساسان‌پور، شهرزاد. (۱۳۸۳). «هرات، شهری در مسیر راه ابریشم». *تاریخ روابط خارجی*. (شماره ۲۱)، ۳۷-۱.

٤۳. سروری، محمدقاسم بن حاجی محمد. (۱۳۳۸). *مجمع‌الفرس سروری*. ج۱. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: علمی فرهنگی.

٤٤. شیروانی، زین‌العابدین. (۱۳۳۹). *ریاض‌السیاحه*. با مقدمه حسین ابن بدرالدین. تصحیح و حواشی حامد ربانی. تهران: سعدی.

٤۵. صالحی کاخکی، احمد. (۱۳۷۲). «معماری ایرانی در شرق خراسان». *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

٤٦. عوفی، محمد بن محمد. (۱۹۰۳). *لباب‌الألباب*. لیدن: ادوارد براون.

٤۷. قمی، قاضی احمد. (۱۳۸۳). *خلاصه التواریخ*. تصحیح احسان اشراقی. تهران: دانشگاه تهران.

٤٨. کاتب بغدادی، قدامه بن جعفر. (١٩٨١). ***الخراج و صناعه‌الکتاب.*** تحقیق محمدحسین زبیدی. بغداد: دارالرشید للنشر.

٤٩. گابریل، آلفونس (١٣٧١). ***عبور از صحاری ایران.*** ترجمه فرامرز نجد سمیعی. مشهد: آستان قدس رضوی.

٥٠. لباف خانیکی، رجبعلی. (١٣٦٥). ***گزارش بررسی و شناسایی آثار باستانی خراسان (باخرز).*** تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی کشور. منتشرنشده.

٥١. لسان‌الملک سپهر، محمدتقی. (١٣٧٧). ***ناسخ التواریخ.*** ج٣. تهران: اساطیر.

٥٢. مجتهدزاده، پیروز. (١٣٧٨). «نقش انگلستان در چگونگی شکل‌گیری مرز ایران و افغانستان». ***تاریخ معاصر ایران.*** (شماره ١٢)، ٩٢-٤٣.

٥٣. محمد پادشاه. (١٣٣٥). ***فرهنگ آنندراج.*** زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام.

٥٤. مرعشی‌نجفی، میرزا محمدخلیل. (١٣٦٢). ***مجمع التواریخ.*** تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران: طهوری.

٥٥. مستوفی‌قزوینی، حمدالله. (١٣٦٢). ***نزهت‌القلوب.*** تصحیح گای لسترنج. تهران: دنیای کتاب.

٥٦. معین، محمد. (١٣٧١). ***فرهنگ فارسی.*** ج٥. تهران: امیرکبیر.

٥٧. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد. (١٣٦١). ***احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم.*** ج٢. ترجمه علی‌نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.

٥٨. مک‌گرگر، کلنل سی ام. (١٣٦٦). ***شرح سفری به خراسان و ایالت‌های شمال غربی افغانستان.*** ج١. ترجمه مجید مهدی‌زاده. مشهد: آستان قدس رضوی.

٥٩. منشی‌قزوینی، بوداق. (١٣٨٧). ***جواهر الأخبار.*** تصحیح محسن بهرام‌نژاد. تهران: میراث مکتوب.

٦٠. منهاج سراج جوزجانی. (١٣٦٣). ***طبقات ناصری.*** تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

٦١. نصیری‌جوزقانی، عبدالرئوف، علیرضا کریمی. (١٣٩٥). «واکاوی زندگی سیاسی-اجتماعی زین‌الدین ابوبکر تایبادی». ***پژوهشنامه خراسان بزرگ.*** (شماره ٢٤)، ١٠٢-٩١.

٦٢. نصیری‌مقدم، محمد نادر. (١٣٧٤). ***گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان.*** ج١. تهران: وزارت امور خارجه.

٦٣. وامبری، آرمینیوس. (١٣٨٧). ***سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه.*** ترجمه فتحعلی خواجه‌نوریان. تهران: علمی و فرهنگی.

٦٤. وحید قزوینی، میرزا محمد طاهر. (١٣٨٣). ***تاریخ جهان‌آرای عباسی.*** تصحیح سید سعید میرمحمد صادق. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

٦٥. همدانی، علی کرم. (١٣٨١). ***دائره‌المعارف بزرگ اسلامی: مدخل باخرز.*** ج١١. تهران: بنیاد دائره‌المعارف اسلامی.

٦٦. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب. (١٣٥٦). ***البلدان.*** ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

٦٧. ییت، چارلز ادوارد. (١٣٦٥). ***خراسان و سیستان.*** ترجمه قدرت‌الله روشنی زعفرانلو و مهرداد بهاری. تهران: یزدان.